

تاریخ دریافت: ۱۳۹۰/۱۱/۱۶

فصل نامه علمی - پژوهشی مشرق موعود

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۱/۱/۲۰

سال پنجم، شماره ۲۰، زمستان ۱۳۹۰

تحلیل مقام خلیفة اللہی امام مهدی علیه السلام

فتح الله نجارزادگان*

محمد مهدی شاهرادی**

چکیده

از احادیث متعدد فریقین درمی یابیم که آنان در برخی از اوصاف و مقامات حضرت مهدی علیه السلام از جمله مقام خلیفة اللہی، امامت، از اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله بودن آن حضرت و ... اتفاق نظر دارند. بی تردید مقام خلیفة اللہی امام مهدی علیه السلام از میان سه نوع خلافتی که در قرآن کریم یاد شده، نوع خلافت ویژه ای است که از ناحیه حق تعالی برای انبیا و اوصیا رقم خورده است. خداوند آنان را به طور خاص خلیفة خود در زمین قرار داد که به نوبه خود، والاترین نوع خلافت است. حکمت این خلافت، ظهور و بروز احکام و تدابیر الهی به دست خلیفة خویش در جوامع انسانی است تا قسط را در همه ابعاد آن برپا کند و با سیاست گذاری و اجرای احکام و حدود دینی، زندگی موحدانه و حیات معنوی و هدایت افراد را تأمین نماید. درک ماهیت خلیفة اللہی امام مهدی علیه السلام با تبیین جایگاه نهضت امام در نظام تعالیم دین حق (احیای توحیدگرایی) امکان پذیر خواهد بود. افزون بر آن، احیای دین حق با مقام عصمت پیوند می خورد و بلندای مقام خلیفة اللہی امام مهدی علیه السلام را نمایان می سازد.

واژگان کلیدی

امام مهدی علیه السلام، خلیفة اللہ، قسط، احادیث فریقین، خلافت.

* استاد گروه علوم قرآن و حدیث دانشگاه پردیس قم، دانشگاه تهران.

** دانشجوی دکتری علوم قرآن و حدیث دانشگاه یزد (نویسنده مسئول). (shahmoradi.mohamad@gmail.com)

مقدمه

مقام خلیفه‌اللهی امام مهدی علیه السلام - که فریقین بر آن اتفاق نظر دارند - به چه معناست و بر کدام رتبه از خلافت دلالت دارد؟

در روایات شیعی، آموزه «الْأئِمَّةُ خُلَفَاءُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي أَرْضِهِ؛ پیشوایان معصوم خلفای حق تعالی در زمین اند» فراوان به چشم می خورد. (نک: کلینی، ۱۳۸۸: ج ۱، ۱۹۳، باب أن الأئمة خلفاء الله عزوجل)

این مقام در احادیث بسیاری درباره امام مهدی علیه السلام بیان شده است. مانند حدیث شیخ صدوق (بی تا: ج ۲، ۵۹، ح ۲۳۰) و خزاز قمی (۱۴۰۱: ۱۰۶) از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که می فرماید:

لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى يَقُومَ قَائِمٌ لِلْحَقِّ مَتًّا... فَأَنَّهُ خَلِيفَةُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ خَلِيفَتِي؛
قیامت برپا نمی شود جز آن که قائمی از ما برای حق قیام می کند که وی خلیفه خداوند عزوجل و خلیفه من است.

چند تن از بزرگان اهل سنت مانند احمد بن حنبل (۱۴۱۷: ج ۳۷، ۷۰، ح ۲۲۳۸۷)، ابن ماجه (بی تا: ج ۲، ۱۳۶۷، ح ۴۰۸۴)، حاکم نیشابوری (بی تا: ج ۴، ۴۶۳)، بیهقی (۱۴۰۵: ج ۴، ۵۱۵) و بزار (۱۴۱۰: ج ۲، ۱۲۰، ح ۴۱۶۳) این حقیقت را از رسول خدا صلی الله علیه و آله بدین صورت نقل کرده اند:

فَأَنَّ خَلِيفَةَ اللَّهِ الْمُهْدِي؛

همانا مهدی، خلیفه خداست.

قرطبی نیز بابی با نام «فی الخلیفة الکائن فی آخرالزمان المسمی بالمهدی و علامة خروجه» گشوده و ذیل آن چند روایت آورده است. (قرطبی، بی تا: ج ۲، ۷۸۵ - ۷۸۷)
اهل سنت با سند صحیح، حدیثی را از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می کنند که فرموده است:

لَا يَزَالُ الدِّينُ قَائِمًا حَتَّى تَقُومَ السَّاعَةُ أَوْ يَكُونَ عَلَيْكُمْ اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ...؛ (قشیری نیشابوری، ۱۹۷۲: ج ۴، ۱۴۵۳؛ ترمذی، بی تا: ج ۴، ۵۰۱، ح ۲۲۲۳؛ ابن حنبل، ۱۴۱۷: ج ۷، ۴۱۲، ح ۲۰۸۸۲)^۱

آیین اسلام تا قیامت برپا خواهد بود تا آن که دوازده تن که همگی از قریش اند، خلیفه شما شوند.

برخی اهل سنت تصریح دارند امام مهدی علیه السلام یکی از این خلفای دوازده گانه است، از جمله سیوطی (۱: ۱۴۰۹)، دیوبندی (۱۳۸۵: ج ۴، ۳۷۴)، و ابن کثیر (۱۴۰۲: ج ۳، ۳۰۱) که می نویسند:

۱. درباره اسانید و معنای این حدیث در مصادر فریقین، نک: اربلی، ۱۴۲۶: ج ۱، ۱۱۳ - ۱۳۰؛ آل محسن، ۱۴۲۴: ۹ - ۴۳



وفي هذا الحديث دلالة على انه لا بد من وجود اثني عشر خليفة عادل ... و منهم المهدي الذي يطابق اسمه اسم رسول الله صلى الله عليه [وآله] و سلم و كنيته كنيته، مملأ الارض عدلاً و قسطاً كما ملئت جوراً و ظلماً؛ دلالت این حدیث بر این است که باید دوازده خلیفه عادل وجود داشته باشد ... که از جمله آنان مهدی این امت است؛ همان که هم نام و هم کنیه رسول خداست. وی زمین را از عدل و داد پر خواهد کرد، چنان که از جور و ستم پر شده است.

معناشناسی خلیفه

فراهیدی «خلیفه» را به «من استخلف مکان من قبله و یقوم مقامه؛ کسی که در مکان فرد پیش از خود قرار می‌گیرد و جایگزین آن می‌شود» معنا کرده است. وی «خلائف» در آیه ﴿وَهُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ الْأَرْضِ﴾ (انعام: ۱۶۵) را به همین معنا می‌داند و می‌گوید: «ای مستخلفین فی الارض»؛ چون خداوند، آدم و نسل وی را جانشین پیشینیان در زمین کرده است. (فراهیدی، ۱۴۱۴: ج ۱، ۵۲۰)

راغب اصفهانی در این باره ضمن این که «خلف» را ضدّ تقدم و به معنای تأخر برمی‌شمرد، «خلافت» را نیابت از غیر می‌داند که یا به دلیل غیبت منوب عنه و یا مرگ وی، یا ناتوانی او و یا به دلیل شرافت بخشیدن به مستخلف، صورت گرفته است. وی می‌نویسد:

و على هذا الوجه الأخير استخلف الله اولياءه في الأرض؛ (راغب اصفهانی، ۱۴۱۶: ۱۵۶)
خداوند به دلیل شرافت دادن به اولیای خود، آنان را به عنوان خلیفه خود در زمین قلمداد کرد.

البته دلیل نیابت غیر از مواردی که راغب آورده، «مئت نهادن» بر نایب نیز هست. افزون بر آن، باز در برابر قول راغب درباره استخلاف اولیای خدا در زمین، دیدگاه دیگری قرار دارد که حکمت خلافت آنان را فراتر از تشریف، بلکه شایستگی و استحقاق در خلیفه می‌داند، هرچند این شایستگی را هم خداوند عطا کرده است.

معناشناسی خلیفة اللهی امام مهدی عجل الله فرجه

برای شناخت ماهیت و معنای خلیفة اللهی امام مهدی عجل الله فرجه باید در تعبیر «استخلاف» در آیات قرآن درنگ کرد^۱ تا با معیار قرآن از معنای این آموزه آگاه شویم. استخلاف در آیات قرآن را

۱. چون قرآن قول فصل است ﴿إِنَّهُ لَقَوْلُ فَصْلٍ﴾ (طارق: ۱۳) و باطل در آن راه ندارد ﴿لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ لَا مِنْ خَلْفِهِ ...﴾ (فصلت: ۴۲).

می توان به سه نوع تقسیم کرد:

نوع اول: خلافت طبیعی، به معنای جایگزینی است که در آن خداوند برای اهل زمین مقرر کرده نسلی دیگر جایگزین آنان شوند و به طور طبیعی مالک دارایی های گذشتگان گردند. مانند این آیه شریفه:

﴿هُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ فَمَنْ كَفَرَ فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ وَلَا يَزِيدُ الْكَافِرِينَ كُفْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ إِلَّا مَقْتًا...﴾؛ (فاطر: ۳۹)

اوست آن کس که شما را در این سرزمین جانشین گردانید. پس هر کس کفر ورزد کفرش به زیان اوست، و کافران را کفرشان جز دشمنی نزد پروردگارشان نمی افزاید.

در این آیه، «خلائف» جمع خلیف یا خلیفه به معنای جانشین است (نک: فیروزآبادی، ۱۴۰۶: ج ۲، ۵۶۲). جانشین ساختن مردم در زمین به این معناست که خداوند آیندگان را جایگزین گذشتگان کرده، در نتیجه آن چه را گذشتگان در اختیار داشتند و در آن تصرف می کردند، در اختیار جانشینانشان نیز هست؛ چراکه آفرینش انسان ها از طریق ولادت است و این سبب می شود که نسلی جایگزین نسل دیگر شود. در سوره انعام نیز به همین معنا اشاره می شود؛ آن جا که می فرماید:

﴿وَهُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ الْأَرْضِ وَرَفَعَ بَعْضَكُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيُبْلِغَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ...﴾؛ (انعام: ۱۶۵)

و اوست کسی که شما را در زمین جانشین [یکدیگر] قرار داد، و بعضی از شما را بر برخی دیگر به درجاتی برتری داد تا شما را در آن چه به شما داده است بیازماید.

این خلافت، یکی از سنت های خداوند درباره نسل های بشر است.

به طور قطع مراد از مقام خلیفة اللہی امام مهدی عجل الله فرجه این نوع خلافت نیست؛ چون این نوع خلافت به معنای مطلق جایگزینی و وراثت از پیشینیان است و به اشخاص اختصاص ندارد. نوع دوم: خلافت به معنای وراثت از پیشینیان است که در آن خداوند منت می نهد و با دخالت حکیمانه خود، قومی را که حجت را برای آنان تمام کرده، ولی آنان عناد می ورزند، به هلاکت می رساند و از صفحه گیتی برمی اندازد و قومی دیگر را وارث سرزمین آنان می گرداند. در این شکل از استخلاف، نوعاً قوم مستخلف عنده دچار ظلم و ستم یا فساد و تباهی است و قومی که جانشین آنان می شود در استضعاف و خوف به سر برده و پس از استخلاف، از اقتدا و تمکین برخوردار می گردد. این معنا به طور خاص در این آیات شریفه مربوط بنی اسرائیل به چشم می خورد که می فرماید:



﴿قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ وَاصْبِرُوا إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ * قَالُوا أَوَدِينَا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَأْتِيَنَا وَ مِنْ بَعْدِ مَا جِئْتَنَا قَالَ عَسَى رَبُّكُمْ أَنْ يُهْلِكَ عَدُوَّكُمْ وَيَسْتَخْلِفَكُمْ فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ﴾؛ (اعراف: ۱۲۸ - ۱۲۹)

موسی به قوم خود گفت: «از خدا یاری جویید و پایداری ورزید، که زمین از آن خداست؛ آن را به هر کس از بندگانش که بخواهد می دهد؛ و فرجام [نیک] برای پرهیزگاران است [قوم موسی] گفتند: «پیش از آن که تو نزد ما بیایی و [حتی] بعد از آن که به سوی ما آمدی مورد آزار قرار گرفتیم.» گفت: «امید است که پروردگارتان دشمن شما را هلاک کند و شما را روی زمین جانشین [آنان] سازد؛ آن گاه بنگرد تا چگونه عمل می کنید.»

در این آیات، حضرت موسی علیه السلام قوم خود را به مددجویی از خداوند و صبر و پایداری دعوت می کند. قرآن کریم در آیاتی دیگر از تحقق وعده خداوند درباره استخلاف بنی اسرائیل و هلاکت فرعونیان خبر داده، می فرماید:

﴿وَأَوْرَثْنَا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُوا يُسْتَضَعُونَ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَعَارِبَهَا الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا وَ تَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ الْحُسْنَى عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ بِمَا صَبَرُوا وَ دَمَرْنَا مَا كَانِ يَصْنَعُ فِرْعَوْنُ وَ قَوْمُهُ وَ مَا كَانُوا يَعْرِشُونَ﴾؛ (اعراف: ۱۳۷)

و به آن گروهی که پیوسته تضعیف می شدند، [بخش های] باختر و خاوری سرزمین [فلسطین] را - که در آن برکت قرار داده بودیم - به میراث عطا کردیم و به پاس آن که صبر کردند، وعده نیکوی پروردگارت به فرزندان اسرائیل تحقق یافت، و آن چه را که فرعون و قومش ساخته و افراشته بودند ویران کردیم.

قرآن کریم از این نوع خلافت درباره اقوامی دیگر نیز خبر داده است؛ مانند مؤمنان قوم نوح که خداوند آنان را نجات داد و جانشین دیگران کرد (نک: یونس: ۷۳). همچنین مؤمنان قوم عاد (اعراف: ۷۳) و قوم ثمود (اعراف: ۷۴) و دیگران (نک: اعراف: ۹۷ - ۱۰۱). این نوع خلافت نیز همانند خلافت نوع اول، سنتی از سنت های الهی است که خداوند پس از آزمون مؤمنان و احراز شایستگی شان، به آنان مقام خلافت یعنی وارثت زمین و اقتدار و امنیت می بخشد. قرآن کریم در مقام بیان همین سنت می فرماید:

﴿وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا الْقُرُونََ مِنْ قَبْلِكُمْ لَمَّا ظَلَمُوا وَ جَاءَهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ وَ مَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا كَذَلِكَ نَجْزِي الْقَوْمَ الْمُجْرِمِينَ * ثُمَّ جَعَلْنَاكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ مِنْ بَعْدِهِمْ لِنَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ﴾؛ (یونس: ۱۳ - ۱۴)

و قطعاً نسل های پیش از شما را هنگامی که ستم کردند به هلاکت رساندیم، و پیامبران شان دلایل آشکار برایشان آوردند و [الی] بر آن نبودند که ایمان بیاورند.

این گونه مردم بزهکار را جزا می دهیم. آن گاه شما را پس از آنان در زمین جانشین قرار دادیم تا بنگریم چگونه رفتار می کنید.

قرآن همواره به وارثان پیشینیان هشدار می دهد مواظب اعمال خود باشند؛ چراکه در صورت تباهی، به همان سرنوشت گذشتگان دچار می شوند.

این نوع خلافت نیز با دخالت حکیمانه خداوند صورت می گیرد. او نسلی از ستمگران کافر را پس از اتمام حجت از زمین برمی اندازد و دیگران که همان مؤمنان مستضعفند، جانشینشان می کند و به آنان وراثت زمین و اقتدار و امنیت می بخشد. پس این نوع خلافت برای یک نسل شکل می گیرد و به طور خاص برای فردی از افراد قرار داده نشده است.

نوع سوم: خلافت ویژه برای انبیا و اوصیا از جانب خداوند است. خداوند آنان را به طور خاص نماینده خود در زمین کرده و خلافت را برای آنان قرار داده است. مانند خلافت حضرت آدم علیه السلام که بیش تر مفسران فریقین، خلافت او را خلافت از خدا می دانند (نک: طبرسی، ۱۴۰۶: ج ۱، ۱۷۶؛ قرطبی، بی تا: ج ۱، ۲۶۳؛ رازی، ۱۴۱۱: ج ۲، ۱۶۵؛ مکارم شیرازی و همکاران، ۱۳۸۶: ج ۱، ۲۱۳۲ و...). هر چند به تعبیر اغب اصفهانی، این نوع از خلافت برای ارج نهادن و شرافت بخشیدن به خلیفه است، اما باید علت فاعلی خلافت اولیای خدا را به دلیل مناسبت تامی دانست که این استحقاق را پدید می آورد (نک: ملاصدرا، بی تا: ج ۲، ۳۰۰)؛ چون در غیر این صورت، قرار دادن چیزی در غیر جایگاهش خواهد بود. مفسران درباره چگونگی این مناسبت و حکمت استحقاق، دیدگاه های یکسانی ندارند. علامه طباطبایی استحقاق حضرت آدم علیه السلام به عنوان خلیفه خدا را به دلیل علم وی به اسماء می داند و می گوید:

و آدم إنما استحق الخلافة الالهية بالعلم بالاسماء؛ (طباطبایی، بی تا: ج ۱، ۱۱۷)
 آدم به دلیل آگاهی از اسماء سزاوار خلافت خداوند شد.

در آیه **﴿وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا...﴾** (بقره: ۳۱) به این نکته اشاره شده است. علت غایی این استخلاف نیز ظهور و بروز احکام و تدابیر الهی است. چون خلیفه باید از تمامی شئون وجودی، آثار، احکام و تدابیر مستخلف عنه حکایت کند (همان: ۱۱۵). البته آن شئونی که خداوند به خاطر تأمین آن ها، برای خود نماینده و جانشین معین کرده است و خلیفه نیز ناگزیر در حد ظرفیت خود آن ها را نمایان می سازد. برای مثال، خداوند متعال حضرت داوود علیه السلام را خلیفه خود در زمین قرار داد و فرمود:

﴿يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ﴾ (ص: ۲۶)
 ای داوود، تو را در زمین خلیفه قرار دادیم؛ پس بین مردم به حق داوری کن.

حضرت داوود علیه السلام در زمین به نمایندگی از خداوند بین مردم داوری می‌کند و به اندازه ظرفیت و توان خود، اسم «الحاکم» را که از اسامی خداوند است و در برخی آیات، مانند آیه ﴿إِنَّ اللَّهَ قَدْ حَكَمَ بَيْنَ الْعِبَادِ﴾ (غافر: ۴۸) به آن اشاره شده، تحقق می‌بخشد.

گفتنی است بین این نوع از خلافت، با خلافت نوع دوم در مقام تحقق بیرونی منافاتی نیست. برای مثال، چون در عصر حضرت نوح علیه السلام کافران غرق شدند و به هلاکت رسیدند و نوح علیه السلام که خلیفه خدا بود و همراهانش، جانشین آنان گردیدند و با اقتدار وارث سرزمین کافران شدند؛ چنان‌که حضرت صالح و هود علیه السلام نیز با اهل ایمان از همراهان خود، پس از کیفر قوم ثمود و عاد، به این نوع استخلاف رسیدند. این معنا در آیه چهاردهم سوره ابراهیم^۱ که خداوند به انبیای خود وعده اسکان در زمین را می‌دهد، آمده است.

بی‌تردید مقام خلافت امام مهدی علیه السلام در روایات یاد شده که با تعبیر «خلیفة الله» ذکر شده است، بر نوع سوم از انواع خلافت سه‌گانه دلالت دارد که والاترین نوع خلافت است. این خلافت، شخصی و ویژه به شمار می‌رود و برای انبیا و اوصیا، همانند آدم، داوود، سلیمان، هاورن، یوشع بن نون علیه السلام و ... از ناحیه خداوند است. خداوند آنان را به طور خاص نماینده خود در زمین نهاده، خلافت را برای آنان قرار داده است. حکمت این خلافت، ظهور و بروز احکام و تدابیر خداوند به دست خلیفه خویش در جوامع انسانی است که بخشی از آن‌ها عبارت است از: خلافت در تبلیغ و تبیین پیام‌های خداوند، تأمین حیات معنوی و هدایت افراد و جامعه به کمال و سعادت، خلافت در تدبیر جامعه با سیاست‌گذاری و اجرای احکام و حدود الهی برای برپایی زیست موحدانه و عدالت و قسط و ...

در این جا به نقل خلاصه عبارتی از آیت‌الله جوادی آملی در این زمینه اکتفا خواهیم کرد:

خلیفة‌اللهی برجسته‌ترین لقب برای انسان کامل است. خداوند که هرگز از هیچ کس پنهان نیست و همه جا حضور دارد، یا اساساً خلیفه ندارد (چون از جایگاه خویش غایب نیست تا کسی جانشین وی شود) و یا خلیفه او مظهر تمام اسمای حسنی است که همه جا به اذن وی حضور و ظهور دارد. آن چه برای ذات اقدس حق تعالی ازلی و ثابت است برای خلیفه او به‌گونه ظهور و آیت ثابت می‌گردد... خلیفه‌الله تنها شخصی است که می‌تواند عصمت مطلق را بازتاباند و تجلی بخشد. وی مظهر فیض کامل خداست و تمام موجودات دیگر، از فرشته تا جن و بشر و سایر موجودات به

۱. ﴿وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِرُسُلِهِمْ لَنُخْرِجَنَّكُمْ مِنْ أَرْضِنَا أَوْ لَتَعُوذُنَّ فِي مِلَّتِنَا فَأَوْحَى إِلَيْهِمْ رَبُّهُمْ لَنُهْلِكَنَّ الظَّالِمِينَ * وَلَنُسَكِّنَنَّكُمْ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِهِمْ ذَلِكَ لِمَنْ خَافَ مَقَامِي وَ خَافَ وَعِيدِ﴾. (ابراهیم: ۱۳ - ۱۴)

واسطه او از انوار الهی فیض می‌برند. (جوادی آملی، ۱۳۸۷: ۱۱۵ - ۱۱۷)

امام مهدی علیه السلام که خلیفه خدا و رسول اوست، منصوب و معصوم، تسلیم محض در برابر اراده تشریحی و تکوینی خداوند، آینه تمام‌نمای دین حق - که بناست در سطح جهانی آن را برپا کند - است.

مشخص شدن این که امام مهدی علیه السلام از چه نظر خلیفه خداست، اهمیت بسزایی دارد. به نظر می‌رسد با درنگ در اهداف انبیا و انزال کتب، بتوان به طور کلی ایشان را خلیفه خدا در «قیام به قسط» در تمام ابعاد آن دانست. قرآن کریم می‌فرماید:

﴿شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ قَانِمًا بِالْقِسْطِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾؛ (آل عمران: ۱۸)

خدا که همواره به عدل، قیام دارد، گواهی می‌دهد که جز او هیچ معبودی نیست؛ و فرشتگان [او] و دانشوران [نیز گواهی می‌دهند که:] جز او، که توانا و حکیم است، هیچ معبودی نیست.

خداوند در این آیه «اولوا العلم» را در ردیف شهادت خود و فرشتگان بر یکتایی اش قرار داده است؛ آنان را سخنان در علم‌اند و قرآن همواره از آنان تجلیل کرده و از مواضع و دیدگاه‌هایشان دفاع نموده و آن را سرمشق دیگران قرار می‌دهد؛ مانند برخورد آنان در برابر کوفته‌بینان نسبت به قارون که در این باره می‌فرماید:

﴿وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَيَلَكُمْ تَوَابُ اللَّهِ خَيْرٌ لِمَن آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا﴾؛ (قصص: ۸۰)

و کسانی که دانش [واقعی] یافته بودند، گفتند: وای بر شما! برای کسی که گرویده و کار شایسته کرده پاداش خدا بهتر است.

امام باقر علیه السلام درباره مصداق «اولوا العلم» می‌فرماید:

فإن أولي العلم الأنبياء والأوصياء وهم قیام بالقسط ...؛ (عباشی، ۱۳۸۰: ج ۱، ۱۶۶)

اولوا العلم انبیا و اوصیایند و آنان برپادارندگان قسط هستند.

این روایت، بیان‌گر دلیل خلیفه الهی امام مهدی علیه السلام است. اما پیش از تبیین این روایت، بجاست اندکی درباره نصوصی که می‌فرماید: خداوند «قائم به قسط» است، توضیح دهیم. اولاً به نظر می‌رسد بزرگ‌ترین قسطی که خداوند برپا کرده، شهادت بر یگانگی خویش است که با انسجام و هماهنگی در نظام آفرینش آن را نمایانده و می‌فرماید:

﴿لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا﴾؛ (انبیا: ۲۲)



اگر در آن‌ها [زمین و آسمان] جز خدا، خدایانی [دیگر] وجود داشت، قطعاً تباہ می‌شدند.

خداوند هر چیزی را به اندازه آفرید (قمر: ۴۹) و آن‌گاه هدایت کرد. پس در نظام هستی، ظلمی صورت نگرفت و با اعتدال آن را برپا کرد. قرآن کریم می‌فرماید:

﴿الَّذِي أُعْطِيَ كُلَّ شَيْءٍ حَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى﴾؛ (طه: ۵۰)

پروردگار ما کسی است که به هر چیزی خلقتی که درخور اوست داده، سپس آن را هدایت فرموده است.

و به هرکس هرچه نیاز داشت، عطا فرمود:

﴿وَأَتَاكُمْ مِنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ﴾؛ (ابراهیم: ۳۴)

و از هرچه از او خواستید به شما عطا کرد.

بحث درباره حضور قسط و عدل در نظام آفرینش، دامنه‌ای گسترده دارد که با هستی‌شناسی قرآن پیوند خورده و باید در جای خود بررسی شود.

ثانیاً، خداوند که خود قسط را برپا کرده، انبیا و کتب و دین را فرستاد تا مردم به قسط قیام کنند:

﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ﴾

...؛ (حدید: ۲۵)

به راستی [ما] پیامبران خود را با دلایل آشکار روانه کردیم و با آن‌ها کتاب و ترازو را فرود آوردیم تا مردم به انصاف برخیزند.

برخی گفته‌اند مراد از میزان در این آیه، ترازوی عرفی است (طبرسی، ۱۴۰۶: ج ۹، ۳۶۳؛ طوسی، بی تا: ج ۹، ۵۳۴) و برخی آن را به معنای دین و شریعت الهی دانسته‌اند (مکارم شیرازی، ۱۳۸۶: ج ۲۳، ۳۷۱؛ طباطبایی، بی تا: ج ۱۹، ۱۷۱ - ۱۷۲؛ ابن عاشور، بی تا: ج ۲۷، ۳۷۴)؛ زیرا عقاید و اعمال انسان‌ها به وسیله دین سنجیده می‌شود.

آن‌گاه مؤمنان را نیز به برپایی عدالت فراخوانده و فرموده است:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَا نُ قَوْمٍ عَلَىٰ آلَا تَعْدِلُوا إِعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ﴾؛ (مائده: ۸؛ و نیز نک:

نساء: ۱۳۵)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، برای خدا به داد برخیزید [و] به عدالت شهادت دهید، و البته نباید دشمنی گروهی شما را بر آن دارد که عدالت نکنید. عدالت کنید که آن به

تقوا نزدیک تر است، و از خدا پروا دارید، که خدا به آن چه انجام می دهید آگاه است.

باز خداوند دستور به قسط و عدل داده و می فرماید:

﴿قُلْ أَمَرَ رَبِّي بِالْقِسْطِ...﴾ (اعراف: ۲۹)

بگو: پروردگارم به دادگری فرمان داده است... .

افزون بر آن، در چند آیه از قرآن کریم فرموده که مقسطین را دوست دارد:

﴿إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ﴾ (حجرات: ۹؛ ممتحنه: ۸؛ مائده: ۴۲)

که خدا دادگران را دوست می دارد.

انبیا نیز به عنوان خلیفه خداوند، دستور به برپایی عدالت اجتماعی داده اند. مانند حضرت شعیب که به قوم خود می گوید:

﴿يَا قَوْمِ أَوْفُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ وَلَا تَبْخُسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تَعْثَوْا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ﴾ (هود: ۸۵)

ای قوم من، پیمانانه و ترازو را به داد، تمام دهید، و حقوق مردم را کم مدهید، و در زمین به فساد سر برمدارید.

پس مقوله «قسط» در قرآن، از جایگاهی ویژه برخوردار است و برپایی آن، هدف انبیا و اوصیا قلمداد شده است و آنان در واقع برپادارندگان قسط و عدالتند. هدف امام مهدی عجل الله تعالی فرجه نیز برپایی اهداف انبیاست؛ آن حضرت دین را - که میزان نازل شده از ناحیه خداست - براساس دستورالعمل های کتاب و سنت برپا می کند. این برپایی در سه ناحیه، قسط در توحیدگرایی با ابطال و نفی شرک، قسط در رفع ظلم اجتماعی و قسط در ناحیه زدودن - یا دست کم، بی رنگ کردن - گناه و ظلم به خویش خواهد بود و همه ویژگی های عصر ظهور، زیرمجموعه دین و قسط در توحیدگرایی قرار خواهد گرفت. این حقیقت (قسط در توحیدگرایی)، نیاز به شرح و تبیین دارد که به اختصار به آن می پردازیم:

امام مهدی عجل الله تعالی فرجه احیاگر دین حق

با بررسی تفسیر آیات ۳۲ و ۳۳ سوره توبه^۱ نتیجه می گیریم که آن چه بناست براساس وعده خداوند در عصر ظهور صورت گیرد، سیطره دین حق بر دیگر ادیان و آیین ها در پهنه گیتی

۱. ﴿يُرِيدُونَ أَن يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّأ أَن يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ * هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظَاهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾ (توبه: ۲۲ - ۲۳)

است. بر این اساس باید ماهیت نهضت امام مهدی علیه السلام را صرفاً ماهیتی دینی دانست. این آموزه در آیه و حد در فراز: «وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ...» آشکارتر بیان شده است. به نظر می‌رسد این نکته کلیدی برای شناخت اهداف، خط‌مشی‌ها، روش‌ها و ... نهضت جهانی امام مهدی علیه السلام - و حتی مسائل پیرامونی مهدویت مانند: مقوله انتظار - به طور عام و برای شناخت مقام خلیفه‌الاهی امام مهدی علیه السلام به طور ویژه است.

اکنون که ماهیت این نهضت را دینی یافتیم، ناگزیر باید نگاهی کوتاه به نظام تعلیم دین حق داشته باشیم تا جایگاه نهضت مهدویت را در این منظومه بازشناسیم.

نظام دین حق یا تعلیم وحی، هر می‌شکل است که در رأس آن، «توحید» یا همان کلمه طیبیه «لا اله الا الله» قرار دارد. اضلاع این هرم هر کدام بر حکمت و مشیت دائمی یگانه خداوند در پهنه هستی، از آغاز تا انجام دلالت دارند تا آدمی به سزاواری پرستش خداوند ایمان آورد. می‌توان اضلاع هرم تعلیم وحی را در چند دسته کلی بدین شرح تقسیم کرد: «هستی‌شناسی» با تمام ابعاد و مراتب آن، «سرگذشت گذشتگان» شامل همه حوادث تلخ و شیرین، «فرجام‌شناسی» با تمام مراحل و ابعاد آن، «راه‌شناسی و راهنماشناسی» اعم از هر چه که در راه و راهنمای انسان و موانع آن دخالت دارد و «برنامه‌های عملی» که شامل همه احکام عبادی فردی و اجتماعی است، آن چه که مقصود در تمام این قلمروهاست، پیراستن انسان از پندارها و رساندن وی به رأس هرم، یعنی «حقیقت توحید» است که از رهگذر معرفت و سپس باور به وحدانیت خداوند و درک حضور حکیمانه و دائمی او در همه عرصه‌های تکوینی و تشریحی پدید می‌آید.

تمام برنامه‌های بینشی و گرایشی در تعلیم وحی برای پندارزدایی‌ها، تعمیق معرفت‌ها و بالنده شدن این باورهاست تا انسان به توحید در عبودیت و قرب به حق تعالی نایل آید.

شاید از همین روست که انسان موحد در تمثیل قرآن به درختی تشبیه شده است که سرپای وجودش از ریشه و ساقه و میوه‌ها، جلوه کلمه طیبیه «لا اله الا الله» است. ریشه این درخت ثابت و پابرجاست؛ باورهای حق بر روی تنه آن جوانه می‌زند و فضایل اخلاقی و اعمال شایسته از آن جوانه‌ها منشعب می‌گردد و به صورت میوه از آن سر می‌زند. قرآن در این باره می‌فرماید:

﴿الْم تَرَ كَيْفَ صَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي

۱- نوره: ۵۵؛ و آن دینی را که برایشان پسندیده است به سودشان مستقر کند.



السَّمَاءِ * تُؤْتِي أُكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ
يَتَذَكَّرُونَ ﴿۲۴-۲۵﴾ (ابراهیم: ۲۴-۲۵)

آیا ندیدی خدا چگونه مَثَل زده: سخنی پاک (کلمه توحید و شهادت از روی حقیقت به یکتایی معبود) که مانند درختی پاک است که ریشه‌اش [در زمین] استوار و شاخه‌اش در آسمان است؟ میوه‌اش را هر دم به اذن پروردگارش می‌دهد. و خدا مَثَل‌ها را برای مردم می‌زند، شاید که آنان پند گیرند.

نتیجه آن‌که معارف قرآن در عرصه جهان بینی و شناخت‌ها، عقاید و گرایش‌ها، تکالیف و منش‌ها، جملگی هرمی شکل و در مدار «توحید» قابل تبیین‌اند، به‌گونه‌ای که می‌توان نظام معارف وحی را به صورت هرمی چندوجهی ترسیم کرد که در رأس آن «توحید» قرار دارد و هر وجه آن یکی از ابعاد گرایش، بینش و منش را نشان می‌دهد و راه توحیدشناسی و توحیدگرایی - و موانع رفع آن - را به سمت رأس هرم نمایان می‌سازد. (برای توضیح بیش‌تر درباره ساختار تعالیم وحی، نک: نجارزادگان، ۱۳۸۹)

جایگاه نهضت امام مهدی علیه السلام در نظام تعالیم دین حق، «احیاء» است؛ یعنی احیای هرم یادشده و تحقق آن در تمام عرصه‌های زندگی بشر، تا قسط را در همه ابعاد آن در سراسر گیتی برپا کند. بنابراین باید آن را همانند نهضت انبیا دانست و بر آن تأکید کرد؛ چون ماهیت نهضت انبیا نیز ماهیتی صرفاً دینی است. انبیا انسان‌هایی معصوم در تلقی و درک تعالیم وحی و اجرای آموزه‌های دین حق و منصوب از سوی خداوند برای عینیت بخشیدن به اراده او در زمین بوده‌اند. از این رو، اهداف، خط‌مشی‌ها و حتی شیوه‌های اصلاح دینی امام مهدی علیه السلام با انبیا علیهم السلام همخوان است. در واقع حرکت اصلاحی امام مهدی علیه السلام تداوم حرکت اصلاحی دینی انبیا در برپایی قسط است که بر اساس موازین و حیانی و آسمانی شکل می‌گیرد؛ بلکه مهدویت تحقق وعده انبیاست که در لایه لای آموزه‌های شیعی از آن یادشده است (نک: کلینی، ۱۳۸۸: ج ۱، ۴۰۷، ۱؛ ج ۱، استرآبادی، ۱۴۰۹: ج ۱، ۳۳۲، ح ۲۲).

اهداف بعثت انبیا در خطبه اول *نهج البلاغه* با عباراتی ژرف و زیبا چنین ترسیم شده است:

فَبَعَثَ فِيهِمْ رَسُولَهُ ... لِيَسْتَأْذِنَهُمْ مِيثَاقَ فِطْرَتِهِ وَيُذَكِّرُوهُمْ مَنْسِيَّ نِعْمَتِهِ وَيَحْتَجُّوا عَلَيْهِمُ بِالتَّوْبَةِ وَيُثْبِتُوا لَهُمُ دَفَائِنَ الْعُقُولِ وَيُؤْوَهُمُ آيَاتِ الْمَقْدَرَةِ ...

پس خداوند در بین آنان (مردمان) پیامبرانی فرستاد تا پیمان فطرتش را که در سرشت آنان بود، بگزارند و نعمت فراموش شده‌اش را به یادشان آرند و با تبلیغ [پیام‌های خداوند] بر آنان احتجاج کنند و خرده‌های دهن شده [در زیر غبار کفر و شرک] را برانگیزند و آیات قدرت الهی را به ایشان بنمایانند.

چنان‌که گفته شد، مدار اصلی و هسته مرکزی اهداف بعثت انبیا «توحیدشناسی و توحیدگرایی» است. انبیا، پیمان فطرت توحیدی انسان را می‌طلبند و نعمت فراموش‌شده پروردگارشان را یادآور می‌شوند و با تبلیغ یگانه‌پرستی بر آنان احتجاج می‌کنند و خرده‌های دفن‌شده را برای رؤیت آیات آفاقی و انفسی خداوند، برمی‌انگیزند. بنابراین، انبیا - که نمونه روشن از حیات موحدانه‌اند - مبعوث شدند تا هرم توحید را احیا کنند، خرافه‌ها و پندارها را بزدايند، شرک و غفلت از پروردگار را که ریشه همه شقاوت‌ها و سقوط‌های انسان است در همه ابعادش براندازند و آدمی را در مسیر توحید که منشأ همه سعادت‌ها و کمال‌های اوست، هدایت کنند؛ چون بشر که سرشته به توحید است (روم: ۳۰) هرگز به نجات نمی‌رسد، جز آن‌که به قرب الهی نایل آید، بلکه اصلاح واقعی امور انسان‌ها جز در سایه قرب خداوند معنا و مفهوم نمی‌یابد، وگرنه انبیا نسخه‌ای دیگر برای اصلاح و نجات انسان، ارائه می‌کردند.

امام خمینی علیه السلام در این زمینه می‌فرماید:

آرمان اصلی وحی این بوده است که برای بشر معرفت ایجاد کند؛ معرفت به حق تعالی. در رأس همه امور، این معناست. (خمینی، ۱۳۷۸: ج ۱۹، ۲۲۶)

رسول اکرم و سایر انبیا نیامدند که این‌جا حکومت تأسیس کنند، مقصد اعلا این نیست؛ نیامدند که این‌جا عدالت ایجاد کنند، آن هم مقصد اعلا نیست، این‌ها همه مقدمه است. تمام زحمت‌ها [یی] که این‌ها کشیدند، چه از حضرت نوح گرفته، از حضرت ابراهیم گرفته تا آمده است این‌جا به رسول اکرم رسیده است، تمام مشقت‌هایی که کشیدند و کارهایی که کردند، مقدمه یک مطلب است و او معرفی ذات مقدس حق [است]. (همو: ج ۲۰، ۴۰۹)

... و چون جمیع مقاصد کتاب الهی برگشت به مقصد واحد کند و آن حقیقت توحید است، که غایت همه نبوت و نهایت مقاصد همه انبیاء عظام - علیهم السلام - است. (همو، ۱۳۷۶: ۸۲)

از همین روست که گفته می‌شود خدمتی که انبیا و در پی آن معصومان از اوصیای آنان به بشریت کردند، هیچ‌کس نکرده و نمی‌کند، بلکه از کسی این امر خطیر ساخته نیست، جز آن‌که در حد خود از مکتب انبیا در این باره الهام گرفته باشد.

از آن‌چه بیان شد به یگانه هدف نهایی حکومت جهانی امام مهدی علیه السلام که چیزی جز احیای توحیدگرایی آدمیان نیست، پی می‌بریم و معنا و مفهوم دیگر اهداف حکومتی و غیرحکومتی آن حضرت را در سایه همین هدف مفهوم پیدا می‌کنیم. بنابراین، می‌توان گفت

اهداف حکومت جهانی امام مهدی علیه السلام پلکانی و در طول یکدیگر است و هر کدام برای رسیدن به دیگری پی‌ریزی می‌شود. اما آغاز و انجام این اهداف، توحیدگرایی است که قلّه اقامه قسط خواهد بود؛ همان که شعار همه انبیا در همه مراحل دعوتشان بوده و لحظه‌ای از آن غافل نبوده‌اند. قرآن در آیات متعدد با تعبیر واحد چنین خبر داده که انبیا از جمله نوح، شعیب، صالح و هود علیهم السلام با یک منطق به تمام انسان‌ها گفته‌اند:

﴿... يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ...﴾؛ (مؤمنون: ۲۳؛ اعراف: ۶۵ و ۷۳ و ۸۵؛ هود: ۵۰ و ۶۱ و ۸۴)

ای قوم من، خدا را پرستید.

زیرا هدف اصلی فرود کتب آسمانی از جمله قرآن کریم نیز همین آموزه است. قرآن می‌فرماید:

﴿هَذَا بَلَاغٌ لِلنَّاسِ وَلِيُنذِرُوا بِهِ وَيَلْعَلُوا أَنَّمَا هُوَ إِلَهُ وَاحِدٌ وَيَذَكِّرُوا لِلأَلْبَابِ﴾؛

(ابراهیم: ۵۲)

این [قرآن] ابلاغی برای مردم است [تا به وسیله آن هدایت شوند] و بدان بیم یابند و بدانند که او معبودی یگانه است، و تا صاحبان خرد پند گیرند.

در آیه‌ای دیگر می‌فرماید:

﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾؛ (ذاریات: ۵۶)

و جن و انس را نیافریدم، جز برای آن که مرا پرستند.

تحقق همه جانبه و گسترده این هدف، تنها در عصر ظهور به دست امام مهدی علیه السلام به عنوان موحد ناب و خلیفه خدا در قیام به قسط خواهد بود. او همگان را به توحید و رسیدن به آن به وسیله اطاعت از خدا و رسول او و احیای تعالیم قرآن و زندگی تقوامدار، دعوت می‌کند (نک: طباطبایی، بی تا: ج ۱۵، ۱۵۵).

حقی بروسوی با این عبارت از حضرت مهدی علیه السلام یاد می‌کند:

مهدی در امت پیامبر اکرم خروج خواهد کرد. وی در زمان خلافتش بر شریعت ناب محمدی حکم می‌کند، تحریف‌ها را می‌زداید و کژی‌ها را برطرف می‌سازد. (حقی بروسوی،

بی تا: ج ۴، ۳۴۶)

نعیم بن حمّاد - از بزرگان اهل سنت - نیز با سند خود از جابر از امام باقر علیه السلام چنین می‌آورد:

... و معه [أی المهدی] رایة رسول الله صلی الله علیه و آله و قمیضه و سیفه و علامات و نور و بیان، فإذا صلی العشاء نادى بأعلى صوته يقول: اذكرکم الله أيها الناس و مقامکم بین



يَدِي رَبِّكُمْ فَقَدْ أَخَذَ الْحِجَّةَ وَبَعَثَ الْأَنْبِيَاءَ وَأَنْزَلَ الْكِتَابَ. وَأَمْرُكُمْ أَنْ لَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئاً وَأَنْ تُحَافِظُوا عَلَى طَاعَتِهِ وَطَاعَةِ رَسُولِهِ وَأَنْ تُحِبُّوا مَا أَحْبَبَ الْقُرْآنُ وَتُحِبُّوا مَا أَمَرَ وَأَنْ تَكُونُوا أَعْوَاناً عَلَى الْهُدَى وَوِزراً عَلَى التَّقْوَى ... فَأْتِي أَدْعُوكُمْ إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالْعَمَلَ بِكِتَابِهِ وَإِمَاتَةَ الْبَاطِلِ وَإِحْيَاءَ سُنَّتِهِ؛ (ابن حماد، ۱۴۱۴: ۹۰؛ به نقل از وی: هندی، ۱۳۶۷: ج ۲، ۷۲۵، ۱۶۸)

با او (امام مهدی علیه السلام) پرچم رسول خدا صلی الله علیه و آله و لباس و شمشیر او و علامات و نور و بیان است. پس چون در مکه نماز عشا گزارد [در نخستین خطبه خود] با صدای بلند می فرماید: ای مردم، خدا را و جایگاه [بندگی] تان را در پیشگاه او به یاد شما می آورم. خداوند بر شما حجت گرفته، انبیا را مبعوث کرده و کتاب فرو فرستاده است. و به شما دستور داده هرگز به او شرک نورزید و بر اطاعت او و پیامبرش پایدار باشید. آن چه را که قرآن احیا کرده، زنده کنید و از هر آن چه میرانده، دست شوید و فروگذارید. بر طریق هدایت، مددکار [یکدیگر] باشید و یکدیگر را بر تقوا پشتیبانی کنید ... من شما را به [انجام دستورهایی] خدا و رسولش و عمل به کتاب خدا و میراندن باطل و احیای سنتش فرا می خوانم.

نعیم بن حماد و حاکم این حدیث را از امام باقر علیه السلام نقل کرده اند. مقدسی شافعی نیز این حدیث را از ابن حماد آورده است (نک: مقدسی شافعی، ۱۴۱۶: ۱۴۵، باب ۷). هرچند شخصیت ابن حماد، مورد تضعیف رجال شناسان است (عسقلانی، ۱۴۰۴: ج ۱۰، ۴۶۲؛ ذهبی، ۱۴۲۲: ج ۱۰، ۵۹۷ - ۶۰۰ و ۶۰۹؛ جرجانی، بی تا: ج ۸، ۲۵۱) اما چون مفاد حدیث وی با آیات قرآن تأیید می گردد، این ضعف را جبران می کند.

پس می توان گفت که اوصیا به طور عام و امام مهدی علیه السلام به طور خاص، خلیفه خدا در اقامه قسط هستند که عالی ترین مرتبه آن، قسط در توحیدگرایی با نفی و ابطال شرک است. از همین جا می توان به معنایی که برخی از بزرگان از مقام خلیفه الهی اوصیا کرده اند، پی برد. آنان این خلافت را خلافت در امر و نهی دانسته و می گویند:

خداوند اطاعت از ایشان را واجب ساخت، امر ایشان را امر خود و نهی شان را نهی خود و پیروی از ایشان را پیروی از خویش و نافرمانی از آنان را نافرمانی خود قرار داد. (مجلسی، ۱۳۶۳: ج ۲، ۳۵۰)

این معنا واقع بینانه است؛ چون اگر چنین موقعیتی برای اوصیا از جمله امام مهدی علیه السلام نباشد، برپایی قسط در امر توحیدگرایی محقق نخواهد شد، بلکه به جای آن، شرک در طاعت رخ می نماید که خود نمونه بارز ظلم و متضاد با قسط است. باز از همین جا می توان تا حدودی

به عصمت امام مهدی علیه السلام پی برد؛ کسی که بشر را به توحید ناب فرامی خواند و می خواهد اراده خداوند را در وعده به تمکین دین حق تحقق بخشد و دین حق را احیا کند، باید خود وی به این توحید در باورها و منش ها آراسته باشد و در هر دو بُعد فهم و اجرا، دین خدا را بدون خطا بشناسد و بدون لغزش اجرا کند تا امر و نهی وی امر و نهی خدا باشد و عصمت به همین معناست.

در پایان یادآور می شویم که وصف خلیفه اللهی برای امام مهدی علیه السلام پیامدهایی دارد؛ از جمله این که باور شیعه به منصوب و معصوم بودن امام مهدی علیه السلام واقع بینانه است. معرفت به چنین شخصیتی، آدمی را از مرگ جاهلی نجات می دهد؛ انتظار ظهور چنین شخصیتی عبادت و ارزش بسیار والایی دارد؛ امکان اشراف این انسان به اعمال و رفتار آدمیان هست؛ آدمی آسوده خاطر است از این که او که معصوم است، در معرفت به آموزه های دین و اجرای آن دچار خطا نمی شود و چون بر اساس هدف و مشی انبیا حرکت می کند، امکان پیش بینی اهداف این منجی وجود دارد.

نتیجه

۱. فریقین در برخی از مقامات حضرت مهدی علیه السلام از جمله مقام «خلیفة اللهی»، «امامت»، «از اهل بیت رسول الله بودن آن حضرت» و ... اتفاق نظر دارند. احادیث متعددی این مقامات را درباره امام مهدی علیه السلام بیان کرده است.

۲. ماهیت معنای خلیفه را می توان با توجه تعبیر استخلاف در آیات قرآن به سه نوع تقسیم کرد:

نوع اول: خلافت طبیعی، به معنای جایگزینی است که در آن خداوند برای اهل زمین مقرر کرده نسلی دیگر جایگزین آنان شوند و به طور طبیعی مالک دارایی های گذشتگان گردند. این نوع خلافت به معنای مطلق جانشینی و وراثت از پیشینیان است و اختصاصی به اشخاص ندارد.

نوع دوم: خلافت به معنای وراثت از پیشینیان است که در آن خداوند منت می نهد و با دخالت حکیمانه خود، قومی را که حجت را برای آنان تمام کرده، ولی آنان عناد می ورزند، به هلاکت می رساند و از صفحه گیتی برمی اندازد و قومی دیگر را وارث سرزمین آنان می گرداند.

این نوع خلافت نیز همانند خلافت نوع اول، سنتی از سنت های الهی است که خداوند پس از آزمون مؤمنان و احراز شایستگی شان، به آنان مقام خلافت یعنی وراثت زمین و اقتدار و

امنیت می‌بخشد. این نوع خلافت برای یک نسل شکل می‌گیرد و به‌طور خاص برای فردی از افراد قرار داده نشده است.

نوع سوم: خلافت ویژه برای انبیا و اوصیا از جانب خداوند است. خداوند آنان را به‌طور خاص نماینده خود در زمین کرده و خلافت را برای آنان قرار داده است. البته بین این نوع از خلافت، با خلافت نوع دوم در مقام تحقق بیرونی منافاتی نیست.

بی‌تردید مقام خلافت امام مهدی علیه السلام در روایات که با تعبیر «خليفة الله» ذکر شده است، بر نوع سوم از انواع خلافت سه‌گانه دلالت دارد که والاترین نوع خلافت است. این خلافت، شخصی و ویژه به شمار می‌رود و برای انبیا و اوصیا، همانند آدم، داوود، سلیمان، هاورن، یوشع بن نون علیهم السلام و ... از ناحیه خداوند است. خداوند آنان را به‌طور خاص نماینده خود در زمین نهاده، خلافت را برای آنان قرار داده است. حکمت این خلافت، ظهور و بروز احکام و تدابیر خداوند به دست خلیفه خویش در جوامع انسانی است تا با تدبیر جامعه و سیاست‌گذاری و اجرای احکام و حدود الهی، زیست موحدانه را فراهم آورد.

۳. جایگاه نهضت امام مهدی علیه السلام در نظام تعالیم دین حق (احیای توحیدگرایی)، احیای دین حق است که بر اساس درک کلی و نظام‌مند از تعالیم وحی، تحصیل می‌شود و حقیقت خلیفه‌اللهی را بازمی‌تاباند و نیز مقام عصمت امام را نمایان می‌سازد.

منابع

۱. آل محسن، علی، *مسائل الخلافية والرأى الحقّ فيها*، بیروت، بی نا، چاپ چهارم، ۱۴۲۴ق.
۲. ابن حماد، نعیم، *الفتن*، تحقیق: سهیل زکّار، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۴ق.
۳. ابن حنبل، احمد، *مسند احمد بن حنبل*، با اشراف: شعيب الارنووط، بیروت، مؤسسة الرسالة، چاپ چهارم، ۱۴۱۷ق.
۴. ابن عاشور، محمد بن طاهر، *التحریر والتنبؤ*، بی جا، بی نا، بی تا.
۵. ابن فارس، احمد، *ترتیب مقایس اللغة*، تحقیق و ضبط: عبدالسلام محمد هارون، ترتیب و تنقیح: سعیدرضا علی عسکری و حیدر مسجدي، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۷ش.
۶. ابن کثیر، اسماعیل، *تفسیر القرآن العظیم*، بیروت، بی نا، ۱۴۰۲ق.
۷. ابن ماجه قزوینی، محمد، *سنن ابن ماجه*، تحقیق: محمدفؤاد عبدالباقي، بیروت، دارالفکر، بی تا.
۸. اربلی، علی بن عیسی، *کشف الغمة فی معرفة الائمة*، تحقیق: علی فاضلی، قم، المجمع العالمي لاهل البيت، ۱۴۲۶ق.
۹. استرآبادی، سیدشرف الدین، *تأویل الآيات الظاهرة*، تحقیق: حسین الاستاد ولی، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۰۹ق.
۱۰. بزار، احمد بن عمرو، *مسند بزار (البحر الزخار)*، تحقیق: محفوظ الرحمن زین الله، مدینه، مكتبة العلوم والحكم، ۱۴۱۰ق.
۱۱. بیهقی، احمد، *دلائل النبوة و معرفة احوال صاحب الشريعة*، تحقیق: عبدالمعطي قلجی، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۰۵ق.
۱۲. ترمذی، محمد بن عیسی، *الجامع الصحیح (سنن الترمذی)*، تحقیق: احمد شاکر، بیروت، بی نا، بی تا.
۱۳. جرجانی، عبدالله بن عدی، *الکامل فی ضعفاء الرجال*، تحقیق: عبدالموجود و معوض، بیروت، دارالکتب الاسلامیة، بی تا.
۱۴. جوادی آملی، عبدالله، *امام مهدی؛ موجود موعود*، تحقیق و تنظیم: محمدحسن مخبر، قم، مرکز نشر اسراء، ۱۳۸۷ش.
۱۵. حاکم نیشابوری، ابو عبدالله، *المستدرک علی الصحیحین*، تحقیق: یوسف عبدالرحمن مرعشلی، بیروت، دارالمعرفة، بی تا.



١٦. حقى بروسوى، اسماعيل، تفسير روح البيان، بيروت، دارالفكر، بى تا.
١٧. خزاز رازى، على بن محمد، كفاية الاثر فى النص على ائمة الاثنى عشر، تحقيق: كوه كمرى، قم، انتشارات بيدار، ١٤٠١ق.
١٨. خمينى، سيد روح الله، تفسير سورة حمد، تهران، مؤسسه تنظيم و نشر آثار امام خمينى عليه السلام، ١٣٧٦ش.
١٩. _____، صحيفة امام، تهران، مؤسسه تنظيم و نشر آثار امام خمينى عليه السلام، ١٣٧٨ش.
٢٠. ديارى، محمد تقى، اندیشه و آراى تفسيرى امام خمينى، تهران، نشر عروج، ١٣٨٨ش.
٢١. ديوبندى، محمود حسن، تفسير كابل، تهران، نشر احسان، چاپ يازدهم، ١٣٨٥ش.
٢٢. ذهبى، شمس الدين محمد، سير اعلام النبلاء، بيروت، مؤسسة الرسالة، ١٤٢٢ق.
٢٣. رازى، فخرالدين، مفاتيح الغيب (التفسير الكبير)، قم، مركز نشر مكتب الاعلام الاسلامى، ١٤١١ق.
٢٤. راغب اصفهاني، حسين، مفردات الفاظ القرآن، تحقيق: عدنان داودى، بيروت، الدار الشامية، ١٤١٦ق.
٢٥. سيوطى، جلال الدين، العرف الوردى (ضمن الرسائل العشرة)، بيروت: دارالكتب العلمية، ١٤٠٩ق.
٢٦. شرتونى، سعيد، اقرب الموارد فى فصيح العربية والشوارد، قم، مكتبة آية الله العظمى المرعشى النجفى، ١٤٠٣ق.
٢٧. صدر المتألهين (ملاصدراى شيرازى)، محمد بن ابراهيم، تفسير القرآن الكريم، تحقيق: محسن بيدار، قم، بى تا.
٢٨. صدوق، محمد بن على بن بابويه، عيون اخبار الرضا، قم، مكتبة المصطفوى، بى تا.
٢٩. طباطبايى، سيد محمد حسين، الميزان فى تفسير القرآن، قم، منشورات جماعة المدرسين، بى تا.
٣٠. طبرسى، فضل بن حسن، مجمع البيان فى تفسير القرآن، تحقيق: محلاتى و طباطبايى، بيروت، دارالمعرفة، ١٤٠٦ق.
٣١. طوسى، محمد بن حسن، التبيان فى تفسير القرآن، بيروت، دار احياء التراث العربى، بى تا.
٣٢. عسقلانى، احمد بن على (ابن حجر)، تهذيب التهذيب، بيروت، دارالفكر، ١٤٠٤ق.
٣٣. عياشى، محمد بن مسعود، كتاب التفسير، تحقيق: سيد هاشم رسولى محلاتى، تهران،

- چاپ خانه علمیه، ۱۳۸۰ق.
۳۴. فراهیدی، خلیل، ترتیب کتاب العین، تحقیق: مهدی المخزومی و ابراهیم السامرائی، قم، انتشارات اسوه، ۱۴۱۴ق.
۳۵. فیروزآبادی، محمد بن یعقوب، بصائر ذوی التمییز فی لطائف الكتاب العزیز، تحقیق: محمد علی النجار، مصر، بی نا، ۱۴۰۶ق.
۳۶. قرطبی، محمد بن احمد، التذکره فی احوال الموتی و امور الآخرة، تحقیق: السید الجمیلی، بیروت، دار ابن زیدون، بی تا.
۳۷. _____، الجامع لأحكام القرآن، القاهره، دارالکتب العربی، ۱۳۸۷ق.
۳۸. قشیری نیشابوری، مسلم بن حجاج، صحیح مسلم، تحقیق: محمد فؤاد عبد الباقی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۹۷۲م.
۳۹. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، تصحیح: علی اکبر غفاری، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۸۸ق.
۴۰. مجلسی، محمد باقر، مرآة العقول فی شرح اخبار آل الرسول، تهران، دارالکتب الاسلامیه، چاپ دوم، ۱۳۶۳ش.
۴۱. محمدی ری شهری، محمد، اهل البيت فی الكتاب و السنة، قم، دارالحدیث، ۱۳۷۵ش.
۴۲. مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، تهران، بی نا، ۱۳۶۰ش.
۴۳. مقدسی شافعی، یوسف، عقد الدرر فی اخبار المنتظر، قم، انتشارات جمکران، ۱۴۱۶ق.
۴۴. مکارم شیرازی، ناصر و همکاران، تفسیر نمونه، تهران، دارالکتب الاسلامیه، چاپ سی و یکم، ۱۳۸۶ش.
۴۵. نجارزادگان، فتح الله، «جستاری در ساختار تعالیم قرآن»، فصل نامه مطالعات تفسیری، قم، نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه ها، سال اول، ش ۱، بهار ۱۳۸۹ش.
۴۶. هندی، علی بن حسام الدین، البرهان فی علامات مهدی آخر الزمان، تحقیق: جاسم بن محمد بن مهلهل الیاسین، بی جا، ۱۳۶۷ق.

